

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم امام

رسیدیم به این قسمت بحث که امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند این قیودی که مرحوم شیخ (اعلی الله مقامه الشریف) در اکراه اخذ کردند هیچ کدام معتبر نیستند. اولین قیدی که مرحوم شیخ بیان کرده این است که اکراه در جایی است که یک توعیدی از ناحیه غیر باشد، اقتران به توعید باشد. عمل اکراهی عملی است که مکره بگوید اگر این کار را انجام ندهی یک ضرری بر تو وارد می‌کنم. امام می‌فرمایند این اقتران لازم نیست بلکه جایی که انسان یک فعلی را انجام بدهد به خاطر اینکه می‌داند اگر این فعل را انجام ندهد از ضرر و شرّ یکی در امان نمی‌ماند، برای اینکه از ضرر و شرّ کسی در امان بماند این کار را انجام بدهد، ولو اینکه آن شر توعیدی نداشته اینجا و نگفته اگر این کار را انجام ندهی من این کار را می‌کنم، اما برای اینکه ایمن از شر و ضرر او باشد این کار را انجام می‌دهد. می‌فرماید در اینجا این هم عنوان اکراه را دارد.

کلام مرحوم سید

مرحوم سید در حاشیه بعد از اینکه کلام شیخ را نقل کرده که شیخ فرموده وعید معتبر هست می‌فرماید «فعلى هذا لا يصدق على ما أشرنا إليه سابقاً من طلب الغير منه فعلاً إذا خاف من تركه الضرر السماوى أو ضرراً من شخصٍ آخر إذ ابتلاً على ذلك من توعيد، یعنی شیخ می‌فرماید هم توعید لازم است و هم اینکه این توعید هم از ناحیه این آمر باشد.

اگر جایی شخص این معامله را انجام ندهد یک ضرر سماوی به او وارد می‌شود اصلاً از ناحیه عباد نباشد یا اگر یک ضرری از ناحیه غیر آمر بر این شخص مکره وارد شود می‌فرماید اینجا لا يصدق الإكراه، اکراه صدق نمی‌کند «و كذا إذا فعل الفعل لا بأمر الغير لكن خاف منه الضرر» همین که در عبارت امام هم بود، عبارت مرحوم سید در حاشیه با این قیدی که شیخ فرموده سه مورد اعتراض می‌شود، شیخ می‌فرماید توعید، اکراه در جایی است که مقترن باشد به توعید من الأمر، می‌فرماید اولاً این توعید باید یک ضرری باشد که ضرر ارضی باشد و سماوی نباشد این یک، من ناحية الأمر باشد این دو، سوم اینکه این توعید را آمر کرده باشد ولی مجرد اینکه انسان بگوید من این جنس را می‌فروشم چون می‌دانم، مخصوصاً در زمان طاغوت که اینطور بود که من این زمین را می‌فروشم چون اگر نفروشم دولت پدرم را در می‌آورد! ضرر بر من وارد می‌کند، آبرویم را می‌برد، سید می‌فرماید طبق این بیانی که شیخ دارد هیچ یک از اینها عنوان اکراه را ندارد.

کلام مرحوم نائینی

مرحوم نائینی هم از مرحوم شیخ و مرحوم سید تبعیت کرده و فرموده معتبر توعید الطالب على الترك، یعنی توعید الأمر، آمر باید توعید کند، و مجرد امر الغير بعدم اقتترانه بتوحيد منه لا يدخل فى موضوع البحث و إن خاف من تركه ضرراً سماوياً أو الضرر من شخصٍ آخر غير الأمر، نائینی هم طابق نعل بالنعل با مرحوم سید و شیخ موافقت کرده. آن کسی که مخالفت کرده یکی

امام (رضوان الله تعالى عليه) است که عبارتشان را بیان کردیم یکی هم مرحوم آقای خوئی (قدس سره) است.

کلام مرحوم خوئی

که در این جزء دوم مصباح الفقاهه صفحه 573 می‌فرمایند «لكن التحقيق عن نحكم بفساد العقل إذا ترتب على تركه الضرر ولو من ناحية غير الأمر» آنجایی که آمر می‌گوید باید این معامله را انجام بدهی، شخص می‌داند که اگر معامله را انجام ندهد یک ضرری از ناحیه غیر آمر به او وارد می‌شود، می‌فرماید این عقد هم فاسد است.

مرحوم آقای خوئی می‌فرماید در این نظری که ما داریم بیان می‌کنیم، فرق نمی‌کند که ما دلیل بطلان بیع مکره را عدم طیب نفس قرار بدهیم بگوئیم بیع مکره باطل است، چون طیب نفس ندارد اینجا که خیلی واضح است طیب نفس ندارد، آدمی که می‌گوید من اگر معامله انجام ندهم یک ضرری را غیر بر من وارد می‌کند این طیب نفس ندارد، یا دلیل بطلان بیع مکره را حدیث رفع قرار بدهیم که حالا بعداً ان شاء الله اینها را بررسی خواهیم کرد حالا داریم معنا و حقیقت اکراه را روشن می‌کنیم تا ببینیم به کجا می‌رسیم؟

مرحوم خوئی می‌فرمایند اگر دلیل بطلان را حدیث رفع قرار دادیم می‌فرماید حقیقت اکراه حمل الغیر علی فعل مع الایعاد علی ترکه بالضرر سواء كان الضرر من الأمر أو غير الأمر، در حقیقت اکراه فرقی نمی‌کند ضرر از آمر بخواهد وارد شود یا غیر آمر. ما در معنای اکراه نداریم که حتماً اکراه در جایی است که ضرر من ناحیه الامر حتماً وارد شود، بعبارۀ آخری اگر کسی گفت در بیع اکراهی طیب نفس هست، چون یادتان هست که مرحوم سیّد در اکراه و اضطرار گفت بالأخره هر دو در مرحله ثانیه طیب نفس دارند اما بالأخره عنوان اکراه وجود دارد، برخی از فقها قائل‌اند که در باب اکراه خود عنوان اکراه موضوع برای بطلان است ولو طیب نفس هم داشته باشد، بعضی می‌گویند نه، مثل مرحوم شیخ و ما هم همین نظر را داریم که اکراه این است که اصلاً طیب نفس وجود ندارد.

حالا مرحوم خوئی می‌فرمایند اگر اکراه را، یعنی بطلان بیع مکره را بگوئیم به این دلیل است که طیب نفس ندارد این چه فرقی می‌کند ضرر را آمر بخواهد وارد کند یا غیر آمر، در هر دو صورت طیب نفس ندارد، اگر دلیل بطلان بیع مکره را عنوان اکراه قرار بدهیم که بگوئیم عنوان اکراه مجتمع مع طیب النفس، می‌فرمایند در عنوان اکراه اینکه باید ضرر از ناحیه‌ی آمر وارد شود موضوعیت و دخالتی ندارد، فقط می‌فرمایند بله، آنجایی که یک ضرر سماوی باشد که آدم اول می‌گوید یعنی چه؟ می‌فرماید «كما إذا أمر أحدٌ بالولياء الله شخصاً خاصاً ببيع داره» یکی از اولیاء خدا به یک شخصی بگوید باید خانه‌ات را بفروشی و الا من دعا می‌کنم که از آسمان سنگی بر تو ببارد یا دعا می‌کنم مریض شوی، یعنی نفرینش کند!^[1] ضرر سماوی بخواهد باشد، «فباعها خوفاً من غضب الله» این بیچاره هم یک آدم ساده‌لوحی باشد و بیاید این را بفروشد «فمن غضب الله»

مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند اگر یکی از اولیاء الهی به یک شخصی بگوید یا خانه‌ات را بفروش و اگر نفروشی من نفرین می‌کنم خدا بر تو ضرر وارد کند و این هم بیاید «فباعها خوفاً من غضب الله» این معامله صحیح است برای اینکه در اکراه باید آن اکراهی باشد که توعیدی از ناحیه امام باشد.

بیان استاد محترم

در باب اکراه آنچه را که امام فرمودند ما می‌توانیم در دفاع از شیخ بگوئیم چه فرقی می‌کند در جایی که آمر بگوید اگر این کار را انجام ندهی من تو را می‌کشم، یا در جایی که مکره بدانند! آنجایی که بدانند در حکم گفتن چه فرقی می‌کند؟ آنچه مقوم برای اکراه است این است که یک ضرری از ناحیه غیر بر او وارد بشود، حالا این ضرر گاهی اوقات با توعید ظاهری همراه است و گاهی اوقات هم علم دارد به اینکه چنین ضرری اگر این معامله را انجام ندهد بر او وارد می‌شود و قطعاً شیخ اینجا را نمی‌خواهد خارج کند، نمی‌خواهد در اینجا بگوید اگر واقعاً این علم دارد که آمری که گفته این معامله را انجام بده و چیز دیگری هم نگفت! اما این

می‌داند مکره اگر این کار را انجام ندهد آمر پدرش را در می‌آورد، این هم صدق عرفی اکراه می‌کند و هم هیچ وجهی ندارد بر اینکه تصریح به توعید کند، علم به وعید هم برای مکره کافی است.

اگر واقعاً شیخ فرموده توعید من الامر بخواهد احتراز کند از غیر آمر این وجهی ندارد، ما در معنا و در حقیقت اکراه این را نداریم که حتماً باید آمر باشد، من می‌خواهم بحث را بیاورم روی این مسئله‌ی ضرر سماوی. به مرحوم خوئی عرض می‌کنیم کجای حقیقت اکراه این است که باید ضرر من العباد باشد؟ کجای معنای اکراه است؟ چون ایشان می‌فرماید مرفوع به حدیث رفع اکراه از ناحیه عباد است نه از ناحیه خدا، حالا یک سری آدمی‌ها و مردم واقعاً ذهنشان یک ساده‌ای است، حالا می‌بینند یک روحانی حرفی می‌زند و بلافاصله هم یقین پیدا می‌کنند که مسئله اینطور واقع می‌شود، می‌گویند یا خانه‌ات را بفروش یا نفرین می‌کنم بچه‌ات فلان بشود! این هم می‌فروشد، این هم برای دفعاً للضرر این کار را می‌کند منتهی این ضرری است که از ناحیه خود این شخص بالمباشره ایجاد نمی‌شود و ضرر سماوی است، چرا نگوییم عنوان اکراه را دارد؟ حالا این معامله را انجام داد و بعد هم چنین ضرر سماوی هم وارد نشده، نمی‌تواند بگوید من که مکرهم اختیار که انجام ندادم، اگر به قول خود ایشان بگوییم ملاک بطلان بیع مکره عدم طیب نفس است، اینجا دیگر طیب نفس ندارد، اگر ملاک خود عنوان الاکراه است در عنوان اکراه اینکه ضرر باید ضرر من ناحیه العباد باشد این از کجاست؟ حالا می‌گویند من اجنه‌ای را در تسخیر دارم، اگر این کار را نکنی آنها را به سراغت می‌فرستم، اگر این کار را نکنی من چه خواهم کرد، این هم ضرر من ناحیه العباد برایش صدق نکند.

قید دومی که شیخ فرموده این است که فرموده ظن به ترتب بر ترک، باید ظن به این داشته باشد که اگر معامله را ترک کند این ضرر مترتب می‌شود، پس خود مرحوم شیخ مظنون الترتب را لازم می‌داند، مرحوم نائینی فرموده احتمال ترتب ضرر بر ترک مکره علیه همین احتمالش کافی است، مرحوم امام و مرحوم خوئی هم می‌فرمایند ظن لازم نیست، در اکراه علم مکره یا ظن مکره به اینکه اگر این کار را انجام ندهد مکره، آن تهدیدی که کرده عملی می‌کند لازم نیست، همین احتمالی که بدهد این کار را انجام می‌دهد احتمال عقلانی، این کافی است.

به قول امام می‌فرمایند ولو این احتمال ضعیف باشد اما محتمل قوی باشد، گفته تو را می‌کشم، محتمل خیلی قوی است ولو اینکه پنج درصد احتمال بدهد، این هم از این قید.

قید دیگر این است که آن تهدید و توعید مضر به حال مکره باشد، باید واقعاً صدق ضرر برایش کند، این را بررسی کنیم، این در کلمات امام بررسی شده، در کلام سید و مرحوم نائینی هم ندیدم که بررسی شده باشد! آنچه را که مکره می‌گوید، تهدیدی که می‌کند ضرر برایش صدق کند، واقعاً از مصادیق ضرر باشد.

امام می‌فرمایند اگر مراد این است که یک ضرری که به حدّ حرج برسد «إن أريد به الحصول و الوصول إلى حدّ الحرج»، یعنی مشقّت غیر قابل تحمل «نقول لا يلزم» چنین چیزی لازم نیست «بل مطلق الضرر المعتدّ به كافٍ فيه» یک ضرر قابل اعتنا باشد کافی است، می‌فرماید «بل لا يلزم أن يكون ضرر» در اکراه لازم نیست ضرر باشد. می‌گوید اگر خانه‌ات را نفروشی نمی‌گذارم فلان معامله‌ای که می‌خواهی با دیگری انجام بدهی و صد میلیون در آن نفع ببری واقع شود، امام اینجا متفرد می‌شوند، شیخ و دیگران همه آمدند روی ضرر، اما امام می‌فرمایند خود ضرر موضوعیت ندارد، این هم می‌فرمایند عنوان اکراه برایش صدق می‌کند.

اگر ما واقعاً اکراه را یک معنای عرفی برایش کنیم حق با امام است، عرف بین وجود ضرر یا منع از نفع معتدّ به، یک منفعتی است که حیاتی است، بین اینها فقر نمی‌گذارد و در این مطلب حق با امام است.

حالا ما آن روایتی که از عبدالله بن سنان نقل کردیم؛ از آن روایت استفاده می‌شود هیچ کدام از این قیود در اکراه معتبر نیست، حالا ما بحث علی القاعده‌ایش کردیم اقتران به توعید، در آن روایت دارد الاکراه من الزوجه و الام و الاب در حالی که توعید نیست، ظنّ به ترتب ضرر نیست، کونه مضراً بحال المکره نیست، اصلاً بر حسب آن روایت هیچ یک از این قیود معتبر نیست، آن روایت را من فقط عرض کنم مرحوم کلینی عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن بن موسی بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن عبدالله بن سنان، در سند روایت دو نفر هستند که تضعیف شدند یکی موسی بن سعدان است که نجاشی گفته ضعیف فی الحدیث، یکی هم عبدالله بن قاسم حضرمی است که نجاشی گفته کذاباً غالی، هم کذاب است و هم اهل غلو است، یروی عن الغلام لا خیر فیه و لا یعتد بروایت، سند روایت درست نیست اما علی الظاهر فقها بر طبق این روایت فتوا دادند و اگر ما مبنایمان همین است که فقها بر طبق این روایت ضعیف السندی فتوا بدهند آن روایت حجّیت دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] - یک وقتی یکی از محترمین تهران زمان مرحوم والدان آمد پیش من و گفت یکی از روحانیون حالا خیلی نادر است بعضی‌ها هستند که در این لباس قرار می‌گیرند، گفت یکی از روحانیون قم به من زنگ زده که من کتابی نوشتم و آن زمان باید پنج میلیون بدهیم برای چاپ آن، اگر تا یک هفته دیگر ندهی خانه‌ات بر سرت خراب می‌شود، واقعاً مضطرب شده بود، او فکر می‌کند که هر چه ما می‌گوئیم واقعاً این چنین است که روی مبانی می‌گوئیم.

علی ای حال همان موقع که گفت، گفتم اگر این خانه خراب شد من ده تا از این خانه‌ها برایتان درست می‌کنم نگران نباش، اینها همه دروغ است، مثل همین حرفی که این روزها در سایت‌ها نوشتند که از فلان تاریخ، سه شبانه‌روز در آسمان چه اتفاقی می‌افتد، چیزهایی که ذهن مردم را متأسفانه خیلی مغشوش کردند و شرایط زمان طوری شده که این مطالب دینی بسیار به نحو غیر صحیح به جامعه تزریق می‌شود، ولو اینکه این مطلب ریشه‌ای از خبر پیشگوی آمریکایی دارد ولی اصلاً اساساً در جامعه ما، من یک وقت تشبیه می‌کردم که واقعاً مثل اینکه انسان قرصها و آمپولهایی دارد که جابجا استفاده می‌کند، آمپول سرطان را می‌زنیم به آدم سالم و آمپول تقویتی را به بچه‌ی تازه متولد شده، کارهای این چینی در جامعه انجام می‌شود، این مطالبی که در باب ظهور هست، اینکه سندش چطور است، آیا نشانه‌هایی که ذکر شده که من بعضی‌هایش را در بعضی بحث‌ها گفتم، این نیاز به دقت زیادی دارد، نیاز به عمق دارد و نمی‌شود همینطوری بگوئیم درست زمان ما زمانی است که با مقدمات ظهور نزدیک است 1001 اشکال به آن وارد می‌شود. حالا بیائیم این را در جامعه تزریق کنیم.

چقدر در همین چند دهه گذشته از قول بعضی مراجع که به رحمت خدا هم رفتند، 1414 ظهور است، مردم دیدند خبری نشد، اگر چه بشود ظهور می‌شود دیدند نشد! سرّ اینکه فرمودند تکذیب کنید کسی که وقت تعیین می‌کند، اگر واقعاً یک طلبه‌ای همین روایات را با دقت ببیند، وقتی ما مأمور به تکذیب هستیم نسبت به کسی که وقت معین می‌کند، سؤال طلبگی از شما این است که آیا همین دلالت بر این ندارد که حتّی قربش را هم نمی‌توانیم معین کنیم؛ بالأخره این سوال طلبگی است، آیا اگر ما مأموریم به اینکه کذب الوقتون، آنهایی که وقتی را معین می‌کنند می‌گویند پنج سال دیگر، دو روز دیگر، ده سال دیگر! اینها را باید تکذیب کنیم، آیا کسی که می‌آید قرب را هم مطرح می‌کند نباید تکذیب شود؟

باز یکی از محترمین از قول یکی از مراجع نقل کرده بود که ایشان فرمودند ما پیرمردها هم امام زمان را درک خواهیم کرد. چرا این حرفها را به مردم بزنیم؟ آنچه اصل واقعی است در دین ما آمده، اگر به من بگویند که ظهور نزدیک است یک ماه دیگر، من شبانه روز خودم را آماده کنم این ارزشی ندارد! اصلاً حقیقت انتظار که این انتظار را از بقیه‌ی انتظارها جدا می‌کند حقیقتش در همین «جهل» است، اینکه چه زمانی واقع می‌شود؟ چون نمی‌دانم و اگر منتظر شدم می‌شوم منتظر واقعی، اما اگر بدانم پنج سال دیگر است که دیگر انتظار صدق نمی‌کند بلکه واقع می‌شود. اگر واقعاً جهل داشته باشم، معنای انتظار محقق می‌شود.

گاهی اوقات مرحوم والدمان می‌فرمودند که شاید هزار سال دیگر هم ظهور اتفاق نیافتد. البته من شنیدم بعضی از قول امام هم نقل می‌کردند. می‌خواهیم عرض کنیم که حقیقت انتظار این است که انسان مع الجهل است به اینکه چه زمانی؟ و من عرض کردم «کَذِبَ» هم اصلش را می‌گیرد و هم اینکه قرب عرفی را می‌خواهیم مطرح کنیم. یک وقت می‌گوئیم هر چه دنیا پیش می‌رود داریم نزدیک می‌شویم، هم نزدیک به قیامت می‌شویم، اما اگر گفتیم نه همین روزهاست، طوری در جامعه ما مطرح کردیم که همین ماه‌هاست، همین روزهاست، مطابق با موازین دینی ما و در روایات ما نیست.